

هیچ گفتن در ۵۰۰ کلمه

نوشته پل رابرتس ترجمه علیرضا فرهمند

به دانشجوی جوان روزنامه‌نگاری تکلیف داده‌اند که مقاله‌ای در ۵۰۰ کلمه درباره مسابقات تیمی دانشگاه‌ها بنویسد. ظاهراً چند روز است که در مملکت در مخالفت با افراط در ورزش دانشگاه‌ها نظره‌های مختلفی ابراز شده است و دانشجوی هم که آدم احمقی نیست نمی‌خواهد خلاف نظر همگان حرف بزند و تنها بماند. مطلب را این‌طور شروع می‌کند:

چرا باید مسابقات تیمی دانشگاه‌ها را تعطیل کرد؟

مسابقات تیمی دانشگاه‌ها باید تعطیل شود، چون هم برای دانشگاه‌ها بد است، هم برای بازیکنان. بچه‌ها آنقدر گرفتار بازی و تمرین می‌شوند که دیگر برای درس خواندن آنها وقتی باقی نمی‌ماند.

احساس می‌کند که مطلب را خوب شروع کرده است. تنها اشکالش این است که ۳۲ کلمه بیشتر نشده است. هنوز چهارصد و شصت و هشت کلمه دیگر باید بنویسد. از طرفی می‌بیند تمام آنچه را باید می‌گفت، گفته است. با خود می‌گوید که صبح‌ها فکر بهتر کار می‌کند. این است که مداد و کاغذ را کنار می‌گذارد و تلویزیون تماشا می‌کند. اما صبح کارهای دیگری پیش می‌آید. یکی از دوستان که مدت‌هاست او را ندیده تلفن می‌کند و

مدارس و دانشگاه‌ها روی کاغذ بیاورد. اول فکر می‌کند که مطلب را از حال لاغری در بیاورد و کمی چاق کند.

چرا باید مسابقات تیمی دانشگاه‌ها تعطیل شود؟

نظر من، و به طور کلی برداشت من، آن است که باید مسابقات تیمی دانشگاه‌ها را تعطیل کرد. علت آن که من فکر می‌کنم این نظر صحیح باشد، آن است که احساس می‌کنم این نوع مسابقات تقریباً از هر لحاظ که به آن بنگریم زیان آورند.

همان‌طور که این روزها در مقالات مختلف و از زبان مسئولان مختلف در مورد مسابقات تیمی دانشگاه‌ها شنیده‌ایم، به جای این مسابقات می‌توان فعالیت‌های بهتری را برای دانشجویان در نظر گرفت. من کاملاً با این نظر مسئولان موافقم و فکر می‌کنم که خود دانشجویان نیز تقریباً همگی با این نظر موافقت کامل داشته باشند.

یکی از دلایل مخالفت من با مسابقات تیمی دانشگاه‌ها آن است که فکر می‌کنم بین بچه‌های این دانشکده و آن دانشکده رقابت توأم با دشمنی برمی‌انگیزد. در گذشته بچه‌ها فقط برای لذت بردن و تفریح کردن و با روحیه ورزشکاری بازی می‌کردند. اما امروز برخلاف گذشته مسابقات تیمی دانشگاه‌ها فقط برای ورزش و تفریح انجام نمی‌شود. می‌توان گفت که امروز انگیزه اصلی مسابقات دانشگاه‌ها بیش از پیش حالت برد و باخت پیدا کرده است. البته شاید نتوان این حرف را تعمیم داد، زیرا همه‌جا احتمالاً وضع این‌طور نیست. حتی می‌توانم بگویم که هنوز در همه دانشکده‌ها این روحیه حاکم نشده است. اما می‌توان با جرات گفت که اگر دقت نداشته باشیم رو به‌روز این روحیه قوت خواهد گرفت. این همان نکته مهمی است که بسیاری از مسئولین نیز به درستی بر آن انگشت گذاشته‌اند. مواردی را سراغ داریم که بعضی از رؤسا یا مسئولین دانشکده برای راضی نگه داشتن بازیکنان خوب خود، هنگام نمره دادن ارفاق‌هایی کرده‌اند و حتی از این بابت بعضی از استادان را زیر فشار گذاشته‌اند. یکی دیگر از دلایل مخالفت من با مسابقات تیمی دانشگاه‌ها آن است که این بازی‌ها برای خود بازیکنان نیز نتایج زیان‌بخشی به‌بار خواهد آورد. آنها وقت کافی برای خواندن دروس خود را نخواهند داشت، چرا که بیشتر اوقات مشغول بازی و

که به تکالیف درسی خود برسند. دانشجوی ورزشکار عضو تیم دانشکده بلافاصله پس از صرف شام احساس می‌کند که می‌خواهد بخوابد و در نتیجه روز بعد بی‌آن که درس‌هایش را خوانده باشد، باید سر کلاس حاضر شود و این در میزان عقب ماندن او از درس‌ها مسلماً تأثیر بسزایی خواهد داشت.

دانشجو با خود می‌گوید به هر حال بد نشد، اما می‌بیند که هنوز صدوپنجاه لغت دیگر لازم دارد. هرطور شده این چند جمله را هم اضافه می‌کند:

از طرفی من فکر می‌کنم که مسابقات تیمی برای دانشجویان هم بد است، زیرا بسیاری از دانشجویان میل دارند در این مسابقات شرکت کنند، اما به آنها فرصت کافی و لازم داده نمی‌شود، مثلاً از یک دانشکده ۲۰۰۰ نفری شاید فقط ۴۰ یا ۵۰ نفر بتوانند در انواع مسابقات شرکت کنند. این بدان معنی است که آنچه «مسابقات تیمی دانشگاهی» نامیده می‌شود، بیش از آن‌که ورزشی برای خود بازیکنان باشد، نمایشی است که مخصوص تماشاگران و هوراکش‌ها تنظیم شده است. در این رابطه و در این راستا...

نفسی تازه می‌کند و دوباره می‌شمارد. چهارصد و پانزده لغت شده است. با خود فکر می‌کند که هنوز نتیجه‌گیری نکرده است و آن نیز چند جمله‌ای خواهد شد. دلگرم می‌شود و ادامه می‌دهد:

در این راستا باید به سخنان اخیر آقای... سرپرست محترم فدراسیون بازی‌های دانشگاهی توجه کرد که هشدارهای به‌جایی داد، مخصوصاً آنجا که گفت...

مطلب خود را به استاد تحویل می‌دهد و امیدوار است که مورد قبول قرار گیرد. استاد با ذکر این که «ضعف محتوایی دارد»، نمره ضعیفی می‌دهد. البته استاد با تجربه می‌داند که نیمی از بچه‌ها برای این که بگویند مسابقات دانشگاه‌ها بد است، عرق ریزان، کم و بیش همین ۵۰۰ کلمه را به ترتیب‌های مختلف قطار خواهند کرد

بالا خواهند برد؛ و «شایان ذکر است» و «واجد اهمیت است» و «لازم به یادآوری است که»...

هنگامی که استاد این نوشته‌ها را یکی پس از دیگری می‌خواند و می‌بیند که هر کدام از دانشجویان کوشیده‌اند از هیچ، چیزی در ۵۰۰ کلمه در بیاورند، با خود فکر می‌کند که چطور شد که این شغل را انتخاب کرد و حال آن که می‌توانست برقی یا لوله‌کش یا دلال اتومبیل شود و زندگی سعادت‌مندی داشته باشد.

با این مشکل چه باید کرد؟ موضوعی به شما داده‌اند که خودتان نظر چندان قاطعی درباره آن ندارید و بدتر آن که اطلاع چندانی هم ندارید. چرا باید از شما انتظار داشت از موضوعی کسالت‌آور مطالبی جالب توجه در آورید؟ اتفاقاً این درست انتظاری است که باید از شما داشت. البته همه موضوع‌ها کسالت‌آورند، مگر آن که نویسنده بتواند جنبه‌های جالب آن را در بیاورد. وظیفه نویسنده آن است که استدلال کافی، زاویه‌های مناسب، دیدگاه‌های جالب، و لغت‌های جالب را پیدا کند؛ به طوری که خواننده به خواندن مطلب رغبت پیدا کند. البته کار آسانی نیست، مخصوصاً در مطالبی که بارها مورد بحث قرار گرفته‌اند: ورزش در مدارس، فواید دوستی، فواید کتاب، جوانمردی، شرافت، فواید نظم، اشکالات کاغذبازی در ادارات، تورم، حفظ حقوق شهروندان، و غیره بارها بحث شده است. دانشجو احساس می‌کند که دیگر چیز تازه‌ای برای گفتن نمانده است جز آن که مطالب گذشته را تکرار کند، اما اشتباه می‌کند. هنوز راه‌هایی هست که می‌توان مطالب جالب توجه‌ی نوشت، به طوری که خواننده بر سر شوق بیاید، یا به مباحثه با نویسنده برانگیخته شود، یا جنبه‌هایی را که تاکنون به فکرش نرسیده بود، در نوشته بیابد و به فکر بیفتد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

از تکیه بر بدیهیات پرهیزید

بنویسید که موضوع مقاله مسابقات تیمی دانشگاه‌ها است. بنویسید که تصمیم دارید با این نوع مسابقات مخالفت کنید. استدلال‌هایی آنی را که به ذهنتان می‌آید بنویسید: محل درس است؛ بچه‌ها را خسته می‌کند؛ روحیه بُرد و باخت و پیروزی و شکست غیردوستانه را تقویت می‌کند. دانشکده را از حالت محل درس بیرون می‌آورد و به باشگاه تبدیل

دیگری فوراً به ذهنتان می‌رسد؟ آنها را هم بنویسید.

بسیار خوب، حالا وقتی می‌خواهید مقاله خود را بنویسید، مراقب باشید که به هیچ وجه، هیچ یک از این مطالب را در مقاله نیاورید. مطمئن باشید که اگر این مطالب به همین راحتی به ذهن شما می‌رسد، پس به ذهن هر کس دیگری نیز خواهد رسید. در آن صورت نمره‌ای که استاد به شما می‌دهد بستگی به آن خواهد داشت که آیا مقاله شما را قبل از بقیه مقاله‌ها، یعنی هنگامی که هنوز سرحال و پرطافت است، خوانده، یا پس از آن که عباراتی چون «به عقیده من مسابقات تیمی مدارس روحیه برد و باخت غیردوستانه را در شاگردان تقویت خواهد کرد و در این راستا...» چون ضربات مکرر پتک بر سر او خورده و او را به آستانه جنون نزدیک کرده است.

اگر با مسابقات تیمی دانشگاه‌ها مخالفتی دارید سعی کنید که دلایلی مخصوص خودتان داشته باشید. اگر این دلایل زنده و هوشمندانه باشد، وضعتان خوب خواهد بود. اما حتی اگر این عقاید مستقل شما غیرعقلانه و احمقانه هم باشد، بهتر از آن است که هم غیرعقلانه و احمقانه باشد، هم پیش پا افتاده و تکراری. مثلاً بنویسید علت مخالفت شما با مسابقات تیمی دانشگاه‌ها آن است که به بازیکنان مزد نمی‌دهند، یا این که در این مسابقات بلیت فروخته نمی‌شود تا پول آن صرف خرید وسایل ورزشی تازه‌ای برای دانشکده شود. یا بنویسید علت مخالفت شما آن است که به روحیه دانشجویان و شخصیت آنها آسیب می‌رسد. یا این که به حال بازیکنان دل بسوزانید که چرا مجبورند هم بازی کنند، هم درس به اندازه سایر دانشجویان بخوانند و استادان آنقدر انصاف ندارند که دست کم بازیکنان را از قسمتی از تکالیف منزل معاف کنند. بگویید چرا مسئولان دانشگاه به اندازه کافی به بازیکنان ارفاق نمی‌کنند. بنویسید علت مخالفت شما با این مسابقات آن است که می‌بینید بازیکنان بی خود و بی دلیل از محبوبیت بیشتری برخوردارند. حتی ممکن است بعضی‌ها بنویسند علت این که این نوع مسابقات این همه مورد توجه است آن است که دست خارجی و توطئه دشمنان مملکت در کار است. دلایل متعددی از این دست می‌توان در مخالفت با مسابقات تیمی دانشگاهی عنوان کرد.

گاهی بد نیست که تمام عقاید دیگری را که در این زمینه عنوان شده جمع‌آوری کنید و همه آنها را یکی پس از دیگری رد کنید و آنگاه دلیل خودتان را بیاورید. این امتیاز نصیب

می توانید مقاله خود را این طور شروع کنید:

بارها به ما گفته شده است که مسابقات تیمی دانشگاه‌ها را باید تعطیل کرد. دلایل مختلفی می‌آورند، از جمله آن که این مسابقات روحیه ناپسند برد و باخت را در شاگردان تقویت می‌کند یا به شخصیت دانشجویان آسیب می‌زند. تردید نیست که این استدلال‌ها هر کدام در جای خود اعتباری دارند، اما به اصل موضوع نمی‌پردازند.

آن وقت شما به اصل موضوع می‌پردازید.

طرفی را بگیرد که کمتر طرفدار دارد

یکی از راه‌های آسان جالب کردن مطلب آن است که موضعی را انتخاب کنید که بیشتر مردم می‌خواهند از آن طفره ببرند. مثلاً اگر موضوع مقاله آن است که مطلبی درباره سگ‌ها بنویسید، درباره وفای سگ، این دوست همیشگی و هوشمند انسان، موجودی که از ابتدای تاریخ همواره نگهبان اموال و احشام بشر بوده، یا درباره فایده آن در دستگاه پلیس می‌توانید چیزهایی بنویسید. اما از طرفی می‌توانید بنویسید که در پشت آن چشمان بزرگ قهوه‌ای سگ‌ها ذهنی شریر و بی‌هدف پنهان است. بنویسید که در زندگی خود سگ‌هایی را مشاهده کرده‌اید که حیواناتی کم تحمل بوده و قابلیت تربیت نداشته‌اند. اضافه کنید که نجابت انسانی شما و ترس از بازداشت تاکنون مانعتان شده است که هر سگی را که در خیابان می‌بینید چنان لگد بزنید که کک‌های بدن این حیوان کثیف به اطراف پراکنده شود. البته این کاری نیست که شما بتوانید همیشه بکنید، مخصوصاً در مسائل اعتقادی. اگر فقط برای جالب در آوردن مقاله، مطالبی برخلاف اعتقاد خود بنویسید، خودتان را مضحکه کرده و بی‌شخصیت نشان داده‌اید. اما در بسیاری از موضوع‌های دیگر واقعاً می‌توان بدون احساس بی‌اعتقادی و تذبذب هر یک از دو طرف موضوع بحث را انتخاب کرد. در این گونه موارد بهتر است آن طرفی را انتخاب کنید که به نظرتان دشوارتر می‌آید، یا احساس می‌کنید که کمتر کسی از آن دفاع کرده است. در عمل خواهید دید که نوشتن برایتان آسان‌تر می‌شود. مواردی هست که واقعاً شما می‌توانید این یا آن طرف را انتخاب کنید و

اتاق می‌شود، از سر تا پایش دراز می‌کند و چندان بی‌جان است که حتی پوزه سبب زمینگی را هم نمی‌تواند بچود. به ما نشان بدهید که تلوتلوخوران وارد اتاق می‌شود و با بدبختی کتاب‌های درسی را جلو خود می‌چیند و با ترس و ناامیدی با آن چشمی که از ضربه سیاه نشده نگاهی به کتاب‌ها می‌اندازد و در جا خوابش می‌برد و صبح فردا نمی‌تواند سر جلسه امتحان حاضر شود. کاری کنید که ما خوانندگان هم در فشاری که بر او وارد می‌آید با او سهیم باشیم. نشان بدهید که با نگرانی از خود می‌پرسد آیا در امتحان رد خواهد شد؟

تازه فقط این نیست. این نگرانی را هم دارد که مبادا در روز مسابقه در میدان، جلو چشم تماشاچیان بد بازی کند. آیا او را از تیم بیرون نخواهند کرد؟ آیا کسی دیگر را به جای او وارد زمین نخواهند کرد؟ آیا کمک هزینه تحصیلی‌اش را که به مناسبت بازی به او می‌دهند قطع نخواهند کرد؟ و تازه، اگر هم خوب بازی کند چه؟ چند نفری شاید برایش دست بزنند. اگر تیم او برنده شود، چند دقیقه‌ای در اتاق رخت کن بچه‌ها با هم اندکی شادی خواهند کرد. اگر ببازند چه؟ تازه پس از این همه زحمت‌ها وقتی فارغ‌التحصیل شد چگونه آدمی خواهند بود؟ آینده‌اش چه خواهد شد؟ آنقدرها در فوتبال قوی نیست که وارد مسابقات حرفه‌ای شود. از طرفی به علت این که همیشه سرش گرم فوتبال بوده، آنقدرها خوب درس نخواهد که در رشته تحصیلی‌اش هم موفقیت چندانی داشته باشد. فوتبال دانشگاهی تمام وقت آنفرد سیمیکز بیچاره را گرفته، در تمام این مدت او را نگران و مضطرب نگه داشته و نگذاشته است از زندگی دانشجویی لذت کافی ببرد و وقتی هم دوران دانشجویی در چشم بر هم زدنی تمام می‌شود، آنفرد از آن دوران حتی خاطره خوشی هم ندارد.

تردید نیست که این استدلال چندان قوی نیست که بگویید حال که وضع آنفرد چنین است، پس باید مسابقات دانشگاهی را به کلی تعطیل کرد. اما به هر حال بهتر از آن است که به سه یا چهار نوع مختلف فقط بگویید که (به عقیده شما) این مسابقات برای افراد زیان دارند.

به کار هر نویسنده حرفه‌ای نگاه کنید خواهید دید که او چگونه می‌کوشد خود را از کلی‌گویی دور نگه دارد و سخنان مبهم نگوید و به مثال‌های مشخص و واضح بپردازد و رقم و عدد بدهد، صحنه‌آرایی و نقاشی کند. اگر مطلبی درباره جوانان می‌نویسد، هرگز نخواهد نوشت که «برداشت من این است» که جوانان سرکش شده‌اند و «به نظر من» باید

آن پنج کلمه را به چهل کلمه افزایش داده است و از لحاظ محتوا چیزی نیفزوده است. حرفی نیست، این هم راهی است برای رسیدن به پانصد لغت؛ و اگر با نمره های متوسط و پایین تر از متوسط راضی هستید باشد، عیبی ندارد؛ همین روش را ادامه بدهید. اما اگر نظرتان بلندتر است، باید روش خود را عوض کنید. به جای این که جملات خورا از کاه و پوشال پر کنید، باید به تدریج تمرین کنید و خود را عادت بدهید که از حشو و زوائد خلاص شوید و جملات را توپر و سفت کنید. اگر بتوانید واقعاً در این راه پیش بروید، پیش نویس مقاله شما واقعاً از تعداد لغت هایی که از شما خواسته شده تجاوز خواهد کرد. آن وقت می توانید جملات را به این ترتیب محکم کنید:

- بعضی ها این طور فکر می کنند که عضویت در انجمن های دانشجویی آنقدرها که ممکن است تصور شود، چندان کمکی به زندگی در محوطه دانشکده ها نمی کند.
* بعضی ها فکر می کنند که انجمن های دانشجویی چندان فایده ای ندارند.

- پزشکان معمولی که در شهرهای کوچک یا در روستاها هستند، مجبورند شب و روز برای معالجه بیماران کار کنند.
* بیشتر پزشکان روستاها ساعت های زیادی کار می کنند.

- وقتی دختر بچه کوچکی بودم از خجالت بودن و دستپاچه بودن در برابر دیگران رنج می بردم.

* دختر بچه ای خجالتی بودم.

- ضرورت مطلق دارد که کسی که در شغل آتشکار کشتی استخدام می شود شخصاً و در تمام موارد حداکثر توجه و مراقب را در مورد فشار بخار بکند.
* آتشکار کشتی باید همیشه مواظب عقربه فشار بخار باشد

شاید از خودتان بپرسید با این روش چگونه می توانید پانصد لغت را قطار کنید. ساده

توسیع و توسعه را در نظر بگیرید و در هر یک از این موارد، باید کشف کنید، جزئیات را بکاویید، باید توصیف کنید. وقتی می‌گویید سرعت در رانندگی خطرناک است، باید این را ثابت کنید. وقتی اتومبیل ۶۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد، چقدر طول می‌کشد تا آن را متوقف کنید؟ اگر سرعت آن ۸۰ کیلومتر در ساعت باشد، چه؟ شب‌ها تا چه مسافتی را می‌توانید ببینید؟ اگر لاستیک بترکانید چه اتفاقی می‌افتد؟ در صورت تصادف مستقیم در سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت چه اتفاقی می‌افتد؟ چیزی نمی‌گذرد که تمام صفحه مقاله شما مملو از شیشه شکسته اتومبیل و خون و نعش‌های بی‌سر خواهد بود. می‌بینید که رسیدن به پانصد لغت کار دشواری نیست.

صراحت لهجه داشته باشید

تمام حشو و زوائدی که در مقاله دانشجو به چشم می‌خورد ناشی از نگرانی او از کم آوردن لغت و کوتاه شدن مقاله نیست، بلکه نتیجه بی‌اعتمادی او به خودش هم هست. دانشجو می‌نویسد: «به عقیده من، مدیر دبیرستانی که در آن بودم طوری رفتار می‌کرد که به گمان من هر آدم بی‌غرضی می‌خواست او را احمق خطاب کند.» البته پیداست که منظور نویسنده دقیقاً این نیست. منظورش این است: «مدیر دبیرستان ما احمق بود.» پس اگر با آدم احمقی سروکار دارید واقعاً او را احمق بخوانید. این عبارات «به عقیده من» و «به نظر من» این طور می‌رسد، یا «آنطور که به نظر من می‌رسد»، و «دست کم آنطور که من می‌بینم»، هیچ فایده‌ای به حال شما ندارد. اجازه ندهید چنین عباراتی به نوشته شما راه پیدا کند. گرایش دانشجو برای چنین عباراتی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در اوضاع و احوالی دیگر به او توصیه شده است محتاط باشد. دانشجو خودش تشخیص می‌دهد که جوان و بی‌تجربه است و تا حدودی گمان می‌کند که به طور متوسط از هم‌سن‌های خودش بچه‌تر و ناشی‌تر و بی‌تجربه‌تر مانده است. اتفاقاً شاید هم حق با او باشد. اما هیچ فایده‌ای ندارد که ناشی‌گری خودتان را در هر پاراگراف شش بار اعلام کنید. تصمیم بگیرید که چه می‌خواهید بگویید و تا آنجا که ممکن است با قاطعیت و قوت قلب حرفتان را بزنید، بی‌آن که دائماً معذرت‌خواهی کنید. کلمات را روشن و واضح و بدون ابهام انتخاب کنید. کم‌رویی زبانی می‌تواند خود را به انواع مختلف نشان دهد، از جمله با چیزی که آن را «حسن تعبیر» می‌خوانیم. یعنی برای این که به کسی برنخورد، کلمه مطلوبی را برای

را، است بیست و نه نویسیم. درسی داریم، به جای آن می‌نویسیم. درست است، ما را ترف
کرد، به سرای باقی شتافت، به اجدادش پیوست، به خواب ابدی فرو رفت. و گاهی ممکن
است سعی کنیم با کلماتی پیش‌پاافتاده و تکراری فشار را کم کنیم، مثلاً: کله پا شد، زرتش
قمصور شد، نفس کشیدن یادش رفت، فلنگ را بست، ریغ رحمت را سر کشید، غزل
خداحافظی را خواند.

از شگردهای مختلفی استفاده می‌کنیم تا مثلاً نگویم فلانی دیوانه است. به جای
می‌گوییم: نامیزان است، اختلال مشاعر دارد، اختلال عصبی دارد، روانش در تلاطم است،
طور مخصوصی است، آدم عجیبی است، غیرعادی است، عوضی است، در آسمان‌ها سیر
می‌کند، ضعف اعصاب دارد، حساس است، مسأله دارد، مشکل دارد.

علوم جدید، مخصوصاً روانشناسی سبب شده است که ما با استفاده از کلماتی پرهجا و
پرطمطراق افکار خودمان را بیچچانیم و زور آنها را بگیریم. بسیاری از نویسندگان هستند که
به نظرشان جوان بد وجود ندارد. به جای آن می‌گویند: پرخاشگر، جسور، خودرایی
کله شق، مسأله دار، جانيفتاده، ناسازگار، نیازمند راهنمایی.

یا مثلاً عبارات بالابندی از این قبیل به کار می‌برند:

«لازم است به پیروزی‌های متوالی در جهت تقویت و انسجام شخصیت و هویت خود
دست بیابید.» آنچه از آن احتراز می‌شود آن است که صاف و پوست‌کنده بگویند فلان
شاگرد بد است. یا خیره‌سر، بی‌ادب، کودن بد اخلاق و درس‌نخوان است. البته قبول دارم
که دانستن روانشناسی موجب می‌شود که آدم‌های بهتری بشویم؛ با دیگران مهربان‌تر
باشیم؛ مردم را بهتر درک کنیم؛ با آنها مدارا کنیم و صبورتر باشیم. اما مطمئن باشید که با
خواندن روانشناسی محال است که کسی نویسنده بهتری بشود. اگر شکسپیر روانشناسی
خوانده بود هرگز نمی‌توانست قطعه معروف «بودن یا نبودن» را بنویسد. لابد به جای آن
می‌نوشت: «این واحد اجتماعی آیا باید دوام بیابد یا نیابد. این مسأله‌ای است مربوط به
شخصیت و هویت.» اگر این کلمات را بر زبان هملت می‌گذاشت، آن شاهزاده دانمارکی
هرگز نمی‌توانست آن شهرت تئاتری را کسب کند.

البته درست است که چون در دنیای امروز زندگی می‌کنید، ناچارید که از زبان امروز و
کلمات و تعبیراتی که امروز به کار می‌رود، استفاده کنید. به علاوه من نمی‌گویم که در تمام
اوقات مطلقاً باید از هرگونه «حسن تعبیر» خودداری کرد. نمی‌گویم که تمام نوشته‌های

از جملات و عبارات بی رمق و حشو پرهیزید

در صورتی که با بررسی همه جوانب امر، اوضاع از هر لحاظ مناسب تشخیص داده شود، از آوردن ترکیباتی مانند «در صورتی که با بررسی جوانب امر اوضاع از هر لحاظ مناسب تشخیص داده شود» پرهیز کنید. اینها کلماتی هستند که یک باره با هم، و به تکرار به ذهن شما می آیند، مانند: در این راستا، با توجه به این موضوع، به این ترتیب، البته واضح و مبرهن است. اینها به صورت تکیه کلام بی فایده در آمده اند. می توانید مطمئن باشید که اینها عبارات بدی هستند. اینها را شخصاً خلق نکرده اید. افکاری پیش پا افتاده اند که از آش هفت جوش محاورات عمومی سردرآورده اند.

احتراف از این گونه تکیه کلام ها بسیار سخت و غالباً غیرممکن است. آنها چنان به آسانی در مکالمات روزانه شمار رخنه می کنند که قابل تشخیص نیستند و یافتن و پرهیز از آنها تقریباً محال است. نویسنده هنگام نوشتن نه تنها نمی تواند آنها را تشخیص بدهد، بلکه گمان می کند آنقدر لازمند که نمی توان از آنها گذشت. هیچ نویسنده ای توانسته است خود را از تکیه کلام ها به طور کامل نجات دهد. اما نویسندگان توانا بیشتر از نویسندگان ضعیف موفق به این کار می شوند.

منظور ما از تکیه کلام ها، عباراتی از این قبیل است: تا آنجا که به ما مربوط است، در این رابطه، در این راستا، در این رابطه و در این راستا، واقعیت آن است که، مسلم آن است که، آنچه مسلم است آن که، مردم دنیا باید بدانند، به هیچ وجه من الوجوه، یادآور می شود، شایان ذکر است که، در پهنه دریا، به عظمت تمامی عالم، بارها و بارها، صد البته، پیشرفت هر چه بیشتر امور، زیرپوشش، تحت نام، به اصطلاح آزادیخواهی، به اصطلاح این، به اصطلاح آن، مطالب آن چنانی، با تمام قوا، روش صحیح، به آن صورت نه، مسأله ای نیست، چیزی در حدود هزار...

مانند هر ترکیب دیگری اینها نیز زمانی زور داشتند و کارآمد و مؤثر بودند. اما امروز فقط در صورتی می توانیم از آنها استفاده کنیم که هیچ چیز دیگری به فکرمان نرسد. بعضی از این تکه کلام ها مانند دیواری مابین نویسندگان و فکر او می ایستند. یکی از اینها

به روشیه سرتی جور در نمی‌بند، یا به زندگی سرتی می‌سوزد، ریتر لازم نیست پمیری بگویند و مطلب برای خواننده معلوم شده است. و حال آن که درست برعکس است. هیچ چیز گنگ‌تر از این نیست. شیوه زندگی شرقی‌ها، و روحیه شرقی‌ها مجموعه در هم پیچیده‌ای است که از پیوند صدها میلیون عامل، به تعداد مردمان شرق، حاصل شده است. البته این چیزی نیست که ما ندانیم. اما وقتی این تکیه کلام را به کار می‌بریم، دیگر نمی‌توانیم به آن فکر کنیم. این گونه اصطلاحات و تکیه کلام‌ها بین ما و تفکر چون دیواری حائل است.

بسیاری از عبارات هست که برای سیاستمداران عزیز است: این سرزمین بزرگ ما، مردم عادی کوچه و خیابان، ارزش‌های اصیل ملی مردمی، مسائل ملموس، میراث ملی ما. با این گونه تکیه کلام‌ها ممکن است سیاستمداری، میهن دوستی خود را نشان دهد یا مثلاً گرایش‌های سیاسی خود را به این یا آن طرف ثابت کند، اما در واقع این کلمات به گزارش یا مقاله‌ای که می‌خواهیم بنویسیم، چیزی جز مشت‌ی لغات و الفاظ اضافه نمی‌کند.

کلمات رنگین

نویسنده چون معماری است که با کلماتش ساختمان می‌سازد. در واقع مصالح او کلمه و لفظ است. اما هیچ معماری با مصالحی چنین لغزنده و گمراه‌کننده چون الفاظ سروکار ندارد. کار نویسنده آن است که دائماً دنبال واژه درست بگردد و آن را در جای درست به کار ببرد. درست همان واژه‌ای را که مقصود او را دقیقاً بیان می‌کند باید بیابد. باید کلمه‌ای باشد که بتواند درست منظور را به خوانندگان القا کند یا آنها را متعجب کند و یا بخنداند. البته هیچ نویسنده‌ای نیست که گمان کند تمام آنچه را می‌خواسته عیناً و کلمه به کلمه یافته است. گاهی فکر می‌کند که چندان موفقیت نداشته است. اما سپس می‌بیند همان موفقیت که به دست آورده به زحمتش می‌ارزیده است.

کتابی که در آن قاعده معینی برای این بازی نوشته شده باشد، وجود ندارد. تنها راه توفیق در این راه آن است که شخص تا آنجا که می‌تواند تمرین و آزمایش کند. این تمرین‌ها و آزمایش‌ها تا آخر عمر طول می‌کشد و تمام نمی‌شود. البته چند کلمه‌ای برای نصیحت درباره کلمات و واژه‌ها می‌توان گفت، اما این قواعد از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند و حرف آخر را هم نمی‌زنند.

رک و راست باشند، آرایش شده‌اند. به جای این که کلی باشند، خاص هستند. به جای این که آرام باشند، صدای بلندی دارند. بنابراین به جای این که بنویسیم «قلبش می‌زد»، مثلاً می‌نویسیم قلبش درون سینه می‌کوبید، چنان می‌تپید که به رقص در آمده بود، پرپر می‌زد. به جای این که بنویسیم «روی صندلی نشست»، می‌نویسیم خودش را روی صندلی انداخت، پهن کرد، رها کرد، تن خسته‌اش را به صندلی سپرد. به جای این که بنویسیم «هوا داغ بود»، می‌توانیم بنویسیم: هرم آفتاب بیداد می‌کرد، از آسمان آتش می‌بارید، هوا گرم و سوزان بود، گرما آزاردهنده بود، هوای تف کرده خفه می‌کرد، داغی هوا تن را تازیانه می‌زد، هوا از گرما طاقت فرسا بود.

اما نباید تصور کرد که کلمات جالب و ابتکاری همیشه بهتر است. غالباً بهتر است همان «قلبش می‌زد»، یا «داغ بود» را بنویسیم. اگر منظورمان همین باشد، باید همین را بنویسیم. در دوران‌های متفاوت، و در اعصار متفاوت ممکن است نوعی از نوشته‌ها مد شوند. در قرن نوزدهم دوست داشتند که کلمات پرمایه و پرآب و تاب انتخاب کنند. در قرن بیستم نویسندگان معمولاً کلمات سردتر را انتخاب می‌کنند. نویسنده قرن بیستم، مانند همه نویسندگان همه اعصار، همیشه در جست‌وجوی کلمات دقیق و مشخص و صریح است. اما در عین حال از آن هم می‌ترسد که مبادا نثر تب‌آلودی پیدا کند. بنابراین سعی می‌کند احساساتی نشود. این راه هم می‌داند که اگر در نثر خود بیش از اندازه کلمات رنگین بکارد، خواننده کم‌کم به خنده می‌افتد، چون نثر خنده‌دار می‌شود.

کلمات رنگ‌آمیزی شده

بعضی از لغات هم هستند که ما آنها را لغات رنگین نمی‌خوانیم، بلکه «لغات رنگ‌آمیزی شده» می‌نامیم. اینها کلماتی هستند که از آنها اعتبارهای ارزشی مانند بد و خوب در می‌آید.

قبلاً هم گفتیم که معنی واژه مجموعه‌ای است از متنی که واژه در آن جا می‌افتد. وقتی ما واژه‌ای را می‌شنویم، طنین اوضاع و احوالی را که دفعه قبل آن واژه را شنیده بودیم، نیز در درون ما به صدا در می‌آید. در بعضی از واژه‌ها این طنین‌ها آشکارند، مثلاً در واژه مادر که برای بیشتر مردم طنین خوشی دارد. وقتی کلمه «مادر» به گوشمان می‌خورد احتمالاً

برای من مانند خاله بود»، به دست نمی‌آید. در فن تبلیغات، از تداعی واژه مادر در ارائه محصولی که می‌خواهند بفروشند، استفاده می‌کنند. سیاستمدار وقتی می‌خواهد درباره خودش حرف بزند و به گذشته‌اش اشاره کند، از این واژه استفاده می‌کند.

علاوه بر اینها از واژه‌هایی چون خانه، آزادی، کنار آتش، رضایت، محله، ملایمت و مهربانی، محبت، فداکاری، معصومیت کودکانه، مردانگی، زلال، صاف و مانند اینها احساساتی به انسان دست می‌دهد. همه اینها با مفاهیمی تداعی دارند که در یک تعریف مستقیم و مختصر و دقیق بیان آنها دشوار است. وقتی می‌نویسیم «آنها دور آتش جمع شده بودند»، مفهومی در ذهن ما تداعی می‌شود، که با مفهوم «آنها دور بخاری جمع شده بودند» تفاوت دارد. ممکن است در هر دو حال کسانی که نشسته بودند به یک اندازه گرم و خوشحال و خوشبخت بودند، اما «کنار آتش»، احساس فراغت، وقار، لطف و آداب آشنا و جای دنج و همراهی و اتحاد و رفاقت را هم می‌رساند، که بخاری نمی‌رساند.

برخلاف اینها برخی لغات هستند که از آنها ناراحتی تداعی می‌شود. همانطور که از «مادر» مجموعه‌ای از چیزهای خوب تداعی می‌شود، از «زن پدر» احساساتی نامطلوب متبادر می‌شود. بسیاری از زن‌پدرها موجودات مهربانی هستند و بعضی از مادران هستند که در تمام روز بچه‌هایشان را بی‌خود کتک می‌زنند. اما هر چند اینها واقعیات خشک زندگی است، موضوع تداعی چیز دیگری است. موضوع این است که «مادر» آهنگ خوشی دارد که «زن پدر» ندارد.

مثلاً لغات دیگری مانند روشنفکر را در نظر بگیرید. ظاهراً ممکن است این لغت مؤدبانه، و حتی تعارف‌آمیز به نظر برسد. اما ممکن است در مواردی دیگر اینطور نباشد. گاهی از این لغت مفاهیمی چون دور بودن از واقع‌بینی، غیرعلمی بودن، و در مجموع، خیالاتی بودن تداعی شود، و خاطره انسان‌هایی را که در هیروت سیر می‌کنند زنده کند. واژه‌های دیگری مانند لیبرال، مرتجع، کمونیست، سوسیالیست، سرمایه‌دار، تندرو، رادیکال، معلم‌مآب، دهاتی، شهرستانی، راننده کامیون، دلال، قصاب، کارچاق‌کن، کاسب‌کار، دوره‌گرد، مزدور، سفته‌باز نیز دارای چنان تأثیرهایی هستند. در واقع می‌توان از این لغات منظورهایی روشن و ادبی را القا کرد. این لغت‌ها در مواردی می‌توانند مانند «چاروادار»، یا «حمال»، که به هر حال شغل معینی هستند، به قصد توهین و تحقیر به کار

می‌خواهیم بنویسیم. دانشمندان و محققان می‌کوشند از این گونه لغت پرهیز کنند. شعرا، آگهی‌نویسان، سخنوران و مقاله‌نویسان، احساس می‌کنند که بدون این کلمات لال هستند. این کلمات ابزار و مصالح اولیه آنها به شمار می‌روند. اما به هر حال هر نویسنده‌ای باید مراقب باشد و نپندارد که این کلمات را می‌تواند جانشین تفکر کند. اگر بنویسید، «هر که این طور فکر کند چیزی بیش از یک کمونیست، (یا کاپیتالیست، یا مرتد) نیست»، در واقع چیزی نگفته‌اید جز این که فهمانده‌اید که شما چنین آدم‌هایی را دوست ندارید. چنین کلماتی فقط به درد ناشی‌ترین خوانندگان می‌خورند. اشتباه بزرگی است که خوانندگان خود را ساده‌لوح تر از آنچه واقعاً هستند بپندارید.

واژه‌هایی بی‌رنگ

اما شاید آنچه دانشجو را به هنگام نوشتن مقاله به زحمت می‌اندازد نه لغت‌های رنگین است، نه لغت‌های رنگ‌آمیزی شده، بلکه واژه‌هایی است که اصلاً رنگ ندارند. یکی از این گونه لغت‌ها «خوب» است. این از آن لغت‌هایی است که در محاوره‌های عادی بسیار دشوار است از آن صرف‌نظر کنیم. اما در هنگام نوشتن از این لغت نمی‌توانیم چندان استفاده بکنیم. لغت‌های بی‌رنگ واژه‌هایی هستند که معنای آنها آنقدر کلی است که در یک جمله معین تقریباً هیچ چیزی به موضوع اضافه نمی‌کنند. صفت‌هایی هستند که در زبان عوام به کار می‌روند، مانند: شیرین کاشت، خیت کاشت، لو داد، سه کرد، مچل شد، قلفتی در رفت. ممکن است اینها روزی در زبان نوشته، یا به اصطلاح در «لفظ قلم» آنقدر به افراط به کار بروند که زور اولیه خود را از دست بدهند. در این صورت این نوع تعبیرهای عامیانه به زودی خواهند مرد.

همین وضع با اسم هم وجود دارد. اسم‌هایی هستند که معانی کلی و گستره دارند، مانند: اوضاع و احوال، شرایط، موارد، جنبه‌ها، عوامل، رابطه، نتایج بررسی، به طور کلی، رضایت‌بخش، مناسب، به طور صحیح. از این گونه اسامی باید تا آنجا که می‌توانید دوری کنید. در بیشتر اوضاع و احوال خودتان مشاهده خواهید کرد که در این شرایط باید موارد و جنبه‌ها و عواملی را در نظر داشت، زیرا اگر نتایج بررسی‌ها رضایت‌بخش نباشد، موجب آن خواهد شد که خواننده عکس‌العمل مناسب و به طور صحیح نشان ندهد. وقتی کلمه‌ای



شوریه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی